هو العلیم

کیفیت خواست صحیح انسان از خداوند متعال نسبت به امور دنیوی

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۲۲ - مجلس ششم

بیانات
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سره

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

وصلَّى اللَه عَلَى سيدنا و نبينا أبىالقاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ

«و أعلم انّك للرّاجى بموضعِ اجابةٍ و للملهوفين بمرصد اغاثه».

من می‌دانم که برای امیدواران به تو [، تو] در جایگاه و موقعیت پذیرش و قبولِ اجابت قرار داری و برای کسانی که یأس بر آن‌ها حاکم شده و دستشان از همه جا کوتاه شده، در جایگاه مساعدت و کمک و پذیرش قرار گرفتی.

راجع به حقیقت رجاء که واقعاً در رجاء سه اصل باید مدّ نظر قرار بگیرد اصل اول: اینکه مرجوّ انسان کیست؟ رجاء چیست؟ آیا رجاء از امور دنیوی است و یا اینکه از امور اخروی است؟

امیدهایی که انسان دارد این امیدها به دو قسم تقسیم می‌شوند: یا به صلاح دنیا و فساد آخرت یا به صلاح آخرت و گذران دنیا، حالا آن گذران دنیا به هر شکلی می‌خواهد باشد او هم قابل تقسیم است ولی علی کل حال تعبیر از مورد اول به صلاح دنیوی و عالم کثرات و عالم اهویه و هواهای نفسانی اطلاق می‌شود چون کسی که دنیا را بخواهد به ای نحوٍ کان و هیچ آخرت مدّ نظرش نباشد خب مشخص است که این شخص دنیا را به هر قیمتی می‌خواهد و برای او مسأله آخرت مهمّ نیست، برای او خرابی آخرت مطرح نیست او می‌خواهد به هر وسیله‌ای که شده است به دنیای خودش برسد حالا دنیا فقط آب و نان نیست.

دنیا عبارت است از: تعلقات و آنچه که نفس، توجّه تام به او دارد و جنبه‌ی باطن و معنا را در آن توجّه ملاحظه نمی‌کند، این یک تعریف خیال می‌کنم جامعی باشد و دافع، ممکن است یک شخص به آب و نان توجّه نداشته باشد، اصلًا برای او آب و نان مطرح نباشد فرض بکنید که غذا اصلًا نمی‌خورد تمام غذاهایش را با قرص و کپسول تأمین می‌کند الآن هست قرص‌هایی هست کپسول‌هایی هست یک دانه‌اش را انسان می‌خورد تا چند روز نیازی به ویتامین و کالری و سایر مایحتاج بدن ندارد و خب وقتی انسان یکی از این‌ها [را] بخورد حالا جلوی انسان بهترین غذا را هم بگذارند. خب انسان اشتها ندارد، اصلًا اشتهای انسان کور می‌شود.

و یک وقتی خود من از شما چه پنهان دنبال این بودم که از همین قرص‌ها پیدا کنیم، غذا را بگذاریم کنار، حوصله دارد آدم بنشیند هی بخورد دهانش را بجنباند یک قرص می‌خورد تا چند روز راحت هست دیگر، به کارمان برسیم ولی تا هنوز به دست نیاوردیم، خب خیلی جالب می‌شود، اگر این‌طور بشود خیلی جالب می‌شود.

شما ببینید حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه‌السّلام چهل روز در کوه طور بود در این چهل روز در روایت داریم «لم یاکل و لم یشرب و لم ینم»[1] اصلًا نه خورد نه آشامید و نه یك لحظه خوابید و نه یك لحظه خوابید، این چطور می‌شود که انسان در موقعیتی قرار بگیرد که در آن موقعیت طبعاً خب آن روح و آن نفس، اداره و تدبیر بدن را به عهده می‌گیرد و نمی‌گذارد که تحت تأثیر علل و عوامل طبیعی، آن قاعده و قانون کون و فساد شامل حال این بدن طبیعی و فیزیکی بشود این‌ها از خصوصیات روح است و مثال‌هایی هم برایش خیلی زیاد است و حکایاتی هم برای این مسئله خیلی نقل می‌کنند.

و یا اینکه از رسول خدا سؤال کردند که حضرت غذا نمی‌خورد و نمی‌خوابید و این مسئله برای افراد تعجّب شد، بعضی از زن‌های پیغمبر سوال کردند چرا شما غذا نمی‌خورید؟ همه‌اش روزه می‌گیرید و این روزه را به روزه‌ی بعد متّصل می‌کنید و اصلًا چه؟ حضرت فرمودند: «أبیت عند ربّی یطعمنی و یسقینی»[2] من شب را به روز می‌آورم در پیش پروردگار خودم، او به من غذا می‌دهد و مرا سیراب می‌کند، شب را به روز آوردن «باة یبیت» یعنی شب را به روز می‌آورد، بله ما هم شبمان را به روز می‌آوریم، پیغمبر هم شبش را به روز می‌آورد شبش را به صبح، بله دیگر، ما تماشای فیلم‌های سینمایی و فوتبال که چند ساعت بنشینیم پای فوتبال که این توپ از این طرف برود آن طرف از آن طرف برود، ما با توپ می‌رویم آن طرف میدان، دوباره یکی می‌زند می‌آید این طرف با آن می‌آییم، به جای اینکه توپ دنبال ما بیاید ما دنبالش می‌رویم خیلی دیگر مقام ما واقعاً بالا رفته و خیلی بالا گرفته است هرجا آن می‌رود ما را با خودش می‌کشد تمام وجود ما یك مرتبه می‌آید این طرف، تخیلات ما تصوّرات ما امیال ما خواهش‌های ما، امنیه‌های ما، آی آی آی الآن دارد می‌خورد آی آی آی الآن رفت توی آن، آی الآن گل شد، الآن چه شد؟ دوباره وقتی که می‌خواهد بیاید این طرف تمام این خواست‌ها و وجود دیگر، وجود ما چیست؟ همین که در ذهن ماست دیگر وجود ماست بدن که چیزی نیست آن امنیه‌ی ما آن

---

[1] پیدا نشد

[2] مناقب آل أبی طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۲۱٤؛ عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۲۳۳.

افکار ما آن تمایلات ما آن‌ها چیست؟ آن‌ها همراه با این مسئله در تحرّک است می‌آید این طرف، می‌رود آن طرف می‌آید این طرف درست همان چیزی که برای سالک سمّ مهلک است و از زهر مار و عقرب برای او خطرش بیشتر است.

حالت نوسان و حالت تردید، انسان یک حالت ثبات نداشته باشد دائماً از این طرف به آن طرف از این طرف به آن طرف بیچاره و بدبخت چی برایت می‌ماند؟ برایت چی می‌ماند؟ هان؟ این یک، بلند می‌شویم می‌رویم می‌نشینیم در مجلس هرهر می‌خندیم به خنده و فلان و صحبت و این حرف‌ها! چه می‌گوییم؟ شب ماه رمضان است گفتند بیدار باشید گفتیم بیدار باشید، امّا نه اینکه به هرهر خنده و به این گذران وقت و این حرف‌ها، برویم ببینیم بزرگان به چه می‌گذراندند؟ یادم است مرحوم آقا رضوان اللّه علیه من گاهی اوقات از منزل اندرونی می‌آمدم بیرونی می‌دیدم در شب ماه رمضان ساعت یک بعد از نصف شب مشغول نوشتن هستند، یک بعد از نصف شب، کی؟ زمستان نه تابستان، شب‌های زمستان مشغول نوشتن هستند حالا من به مطلب ایشان کار ندارم ولی به این نکته کار دارم شما بدانید این نوشتن در این موقع واقع شده ها، پس بدانید چه مسائلی نوشته شده؟ التفات می‌کنید یعنی آن کسی که در سنّ شصت سالگی و شصت و پنج سالگی و شصت و هشت سالگی بلند می‌شود می‌آید و این‌طور خودش را به اذیت و زحمت .....

من چند شب پیش بود به مناسبتی دنبال یک مطلبی می‌گشتم پیدا نکردم در جلد پانزده و شانزده و هفده امام شناسی گشتم نبود حالا شاید رفقا بدانند این قضیه‌ای که راجع به این بزرگوار عمر، آقا در کتابشان نوشند در کدام جلد است؟

قبض و بسط

در آنجا نوشتند؟

اصلش هست

بله؟

جواب: قبض و بسط است

سوال: در امام شناسی نیست؟

در امام شناسی ندارد در قبض و بسط دارند راجع به همان حالت عمر دیگر؟

جواب: بله بله

سوال: آن هم همه چیز نیست آن هم دوره‌ی اول چاپ شد

جواب: دوره اول دارد من یادم است بعد حذف شد

بله حذف شد

جواب: چون در آنجا، ایشان در حاشیه‌اش یک عبارتی نوشتند که این ذیل چاپ نشود طبع نشود و با اینکه نوشته بودند این را چاپ کردند این قضیه را ما بعد از فوت ایشان متوجّه شدیم و داشت برای این مسئله بلوایی به پا می‌شد خیلی عجیب بود، بعد ما متوجّه شدیم که این تعمّداً چاپ شده و با وجودی که ایشان تصریح کردند که این چاپ نشود حتّی با قلم قرمز نوشته شده بود، پس این توی امام شناسی نیست من داشتم دنبال این مطلب می‌گشتم، بعد همین‌طور به مناسبت که داشتیم نگاه می‌کردیم من می‌دیدم واقعاً چه مسائلی اصلًا ایشان، این مرد واقعاً چه مطالبی آمده نقل کرده، یک قضیه‌ای که خب این مثلا فرض بکنید که عجیب بود خیلی عجیب بود این مسئله و آن کیفیت استقامت فکری، ایشان را می‌رساند که انسان باید در برابر حقّ هیچ گونه کوتاه نیاید هیچ گونه کوتاه نیاید.

راجع به این داستان بنی الحسن من می دیدم که خب بنی الحسن افرادی بودند که پرونده‌ی سیاهی از خود در تاریخ به جا گذاشتند و تعدّیات و ظلم‌هایی که کردند نسبت به ائمّه علیه‌السّلام، بنی الحسن خلاصه این مایه‌ی شرم و مایه‌ی خجالتی است که برای این طائفه باقی مانده. حالا بعضی‌ها می‌آیند توجیه می‌کنند نمی‌توانند تصوّر کنند، سید بن طاووس با این جلالت و با این مقام و عظمت و با این مراتب می‌آید کارهای بنی الحسن را نسبت به امام صادق توجیه می‌کند برای چی شما توجیه می‌کنید؟ چه کسی به شما هم چنین اجازه‌ای داده که توجیه کنید؟ می‌گوید این مطالبی که نسبت به بنی الحسن و امام صادق علیه السلام هست این مطالب همه برای تقیه بوده، یعنی این نحوه‌ی تعامل این بنی الحسن با ائمه برای این بوده که یک وقتی خلفاء خیال نکنند این قضیه به این‌ها مربوط می‌شود. بابا امام صادق را انداختند در طویله‌ی زندان. امام صادق را حبس کردند، یعنی چه شما توجیه می‌کنید؟ توجیه ندارد. یک شبانه روز مهلت دادند به امام صادق که یا بیعت کن همین محمد و ابراهیم فرزندان عبداللَه محض، که برعلیه منصور دوانیقی خروج کرده بودند آن هم محمد ادعای مهدویت می‌کرد می‌گفت آن مهدی آخر الزمان من هستم و عبداللَه محض پدر این‌ها آمده بود از امام صادق بیعت بگیرد برای این مهدی، حضرت فرمودند آن مهدی از اولاد من است تو داری برای آن از من بیعت می‌گیری؟

عبداللَه محض در آنجا گفت: بیعت کن و الّا در اینجا گردنت را می‌زنیم! این‌ها همه برای این بوده که راه گم کنند؟ و یک شبانه روز به امام صادق مهلت دادن که اگر در این یک شبانه روز بیعت نکردی فردا گردنت را می‌زنیم! این‌ها را که ما از خودمان درنیاوردیم این را تاریخ نوشته، بعد ایشان در آنجا خلاصه به سید بن طاووس حمله می‌کند، شما برای چه آمدی داری بنی الحسن را تبرئه می‌کنید در حالتی که تاریخ ما دارد این را می‌گوید؟ اگر شما می‌گویید تاریخ دروغ است خب همه را بگذارید کنار، اگر راست است خب راست است وقتی راست هست وقتی تاریخ راست هست چرا ما نباید [قبول] بکنیم؟ بعد این‌ها می‌گویند که اگر ما بیاییم

به این نحو بیان کنیم اذهان عامّه خدا لعنت کند واقعاً این جمود را، خدا لعنت کند این تحجّر را و خدا لعنت کند هر کج فهمی را، هر کج فهمی اگر ما بیاییم و این‌ها را بگوییم عامّه نسبت به اهل بیت دلسرد می‌شوند، شما دارید اهل بیت قلّابی معرفی می‌کنید به عامّه، به مردم، اهل بیتی را ما قبول داریم که آن اهل بیت دارای این خصوصیات دارای این ویژگی‌ها است و با این نحوه ما باید به آن‌ها نگاه کنیم نه اینکه یک اهل بیت تراشیده‌ی ساخته‌ی پرداخته‌ی از کارخانه درآمده‌ی بزک کرده، آن دیگر اهل بیت نیست.

در این اهل بیت همه جور باید باشد در این اهل بیت یک پسر امام حالا از ائمه بگذریم، آن‌ها به جای خود. یک پسر امام می‌شود حضرت ابوالفضل یک پسر امام می شود حضرت علی اکبر یک پسر امام هم می‌شود جعفر کذّاب این هم هست، در این اهل بیت یک پسر امام می‌شود عالم دانشمند مثل این علی بن جعفر البته این علی بن جعفر که در اینجا هست آن علی بن جعفر عالم راوی نیست ها! گرچه این هم بسیار مقام بزگی دارد این علی بن جعفر که در همین علی بن جعفر [قم است] بسیار مرد جلیل القدر و بسیار مرد بزرگواری است و مناسب است که انسان هر از چند گاهی به زیارت ایشان برود و از انفاس ایشان بهره‌مند بشود یک مرتبه در خدمت مرحوم آقا رضوان اللَه علیه بودیم من در آن موقع سنّم حدود سیزده سال بود چهارده سال تقریباً، بله صحبت این علی بن جعفر شد من به مرحوم آقا گفتم که آقا! این علی بن جعفر خیلی شانس آورده که مرحوم آقای انصاری آمدند و در آنجا و در این علی بن جعفر دفن شدند. ایشان فرمودند: نه خیر! مرحوم آقای انصاری در جوار حضرت علی بن جعفر قرار گرفته، التفات می‌کنید. مرحوم آقای انصاری در جوار علی ابن جعفر قرار گرفته، خیلی این مرد، مرد بزرگی است، آن علی بن جعفر در نزدیکی مدینه الآن مدفون است، در هشت فرسخی مدینه در جایی به نام ظاهراً سِرِیاء در آنجا آن علی بن جعفر معروف در آنجا دفن است.

خب یکی هم مثل علی بن جعفر می‌شود یکی هم مثل کی؟ برادر امام رضا پسران موسی بن جعفر می‌شود که می‌آیند در محکمه‌ی مدینه تهمت دروغ و جعل وصیت به امام رضا می‌زنند، آدم چه‌کار کند؟ خب تارخ هم دارد می‌گوید دیگر، حالا ما بیاییم چه‌کار کنیم؟ حالا شما بنی الحسن را تبرئه می‌کنید برادرهای امام رضا را چه کار می‌کنید؟ برادرزاده‌های امام رضا را چه کار می‌کنید؟ تهمت جعل وصیت یعنی عُمومَته و اخوتُه عموهای امام رضا، برادران موسی بن جعفر و پسران امام صادق و برادرهای امام رضا این‌ها آمده بودند به امام رضا تهمت می‌زدند که این آمده وصیت را جعل کرده که آن قاضی گفت خجالت بکشید یعنی شما نسبت به این ، خب امام رضا آدم مشهوری بود آدم مخفی که نبود شما خجالت نمی‌کشید، بلند شوید بروید بیرون، بروید گم شوید آن اصلًا بیرون کرد این‌ها را از توی محکمه، بلند شوید بروید بیرون، چی دارید می‌آیید می‌گویید که وصیت دارد جعل می‌کند؟ این حرف‌ها چیست؟

خب ما باید این را بدانیم که دم و دستگاه خدا پارتی بازی ندارد دم و دستگاه ....، در همین خانواده در

همین اهل بیت، همه جورش هستند که یکی نیاید بعد بگوید نه آقا! از اول خلقت این طائفه جدا بافته هستند، از اول این‌ها یک جور دیگر بودند، این‌ها نمی‌توانند برای ما اسوه باشند این‌ها نمی‌توانند برای ما الگو باشند، این‌ها، خود امام فرزند امام همه‌ی این‌ها یک قسم خاصّی و یک جور خاصّی [بودند]. نه خدا می‌گوید بیا بفرمایید، پسر امیرالمؤمنین می‌آید در مقابل امام ادّعای امامت می‌کند البته بعد توبه می‌کند همان محمّد بن حنیفه ادّعای امامت می‌کند از آن طرف پسر این ابی بکر، پسرش محمّد می‌آید به عنوان فرزند امیرالمؤمنین، اسمش می‌شود محمّد بن علی نه محمّد بن ابی بکر خودش گفت: که به من محمّد بن ابی بکر نگویید به من بگویید محمّد بن علی و امیرالمؤمنین او را به فرزندی پذیرفتند، امیرالمؤمنین او را به فرزندی [می‌پذیرند] این می‌شود این، این می‌شود این، خب همین است دیگر، کار خدا همین است.

عالم خلقت رو دربایستی برنمی‌دارد، عالم خلقت پارتی بازی و ارتباط خویشاوندی برنمی‌دارد او مثل اینجا نیست که همه‌ی ملاک‌ها بر اساس روابط باشد چیزی که از آن خبری نیست ضوابط است، ضوابط آقا جان، تا دیروز این‌طور بود حالا سفارش فلان آقا همه چیز را برمی‌گرداند چرا؟ معلوم است چرا دیگر، تا امروز این‌طور است فردا یک‌دفعه مشیت الهی تعلق می‌گیرد، الهی دیگر! مشیت الهی، اله به معنای فاعل ما یشاء و قادر ما یرید. بله مشیت الهی تعلق می‌گیرد امروز مسئله به این نحو باشد، کسی نمی‌تواند حرف بزند، چشم مخلصیم مخلص، هرچه می‌فرمایید سمعاً و طاعتاً.

و این را می‌خواستم خدمتتان بگویم و خلاصه مطلب زیاد است، مطلب بسیار است انشاءاللَه اگر در یک مجالی بود احتمال دارد که ما نسبت به این مسئله یک قدری بیش از آنچه که مرحوم آقا نوشتند توضیح بدهیم.

ایشان مثلا ما می‌دیدیم که آمدند مثلا در شب‌های ماه رمضان مشغول نوشتن بودند آن هم یك جور چیست؟ بیتوته است دیگر، بیتوته یعنی شب را به روز آوردن «أبیت عند ربی یطعمنی و یسقینی».

رجاء پس این جهت اوّلش عبارتست از خواست که آن خواست جنبه‌ی دنیوی دارد یا جنبه‌ی اخروی دارد مسئله‌ی دوم این است که بر اساس این خواست مرجّو چه کسی باید باشد؟ مرجّو طبعاً مناسب با این خواست این تحقق پیدا می‌کند، مرجو طبعاً مناسب با این [است]، می‌گویند بین موضوع و حکم باید مناسبت باشد دیگر، خود موضوع خودش مشخّص حکم است خود موضوع خودش مشیر به حکم خواهد بود.

مسئله‌ی سوم: انسان است که انسان و آن شخص مرید، آن شخصی که امیدوار است آن شخص چه حالی داشته باشد و چگونه اراده بکند، در چه موقعیتی باشد؟ برای رجاء مواقف متعدّده‌ای هست. شکی نیست که ما مسئله‌ی رجاء و امید به مسائل و خواهش‌های دنیوی را در اینجا بدون توجّه به مطالب آخرت، ما در اینجا مدّ نظر قرار نمی‌دهیم به جهت اینکه اصلًا بحثش هیچ معنا ندارد و فایده‌ای ندارد «الهی و اعلمُ انّك للرّاجی

بموضعِ اجابة» مقصود از این فقره در اینجا کسانی هستند که فقط امید به مسائل مادّی دارند به هر بهایی و به هر قیمتی، طبعاً این در اینجا اصلًا معنا ندارد پس می‌ماند مطلب آن قسمت دیگر و آن شقّ دیگر که خواست انسان و رجاء انسان، این خواست و این رجاء، جنبه‌ی آخرت داشته باشد اینی که خواست و رجاء جنبه‌ی آخرت دارد یعنی آن شخص راجی در مقام امید خدا را مدّ نظر دارد به نحو اجمال یعنی می‌خواهد که خلاصه شرّی مترتّب بر او نشود شرّی برای او پیش نیاید این شخص چه نحوه باید امید داشته باشد؟ چه نحوه باید انسان قصد کند؟

مسائلی را که این شخص قصد می‌کند دو قسم می‌تواند باشد. یا اینکه مسائل، مسائل آخرت است خب آن طبعاً یک پرونده‌ی مخصوص به خودش را دارد و صحبت مخصوص به خودش را دارد که اگر بخواهیم به آن طرف قضیه و آن طرف مطلب بپردازیم دیگر خیلی مطلب ادامه پیدا می‌کند انسان نسبت به مسائل آخرت هم چگونه باید فکر کند؟ انسان نسبت به نعمات و مراتب نعیم و جنّت چگونه باید فکر کند؟ آیا بهشت خواستن، از خدا خلاف است یا خلاف نیست؟ آیا در خواست نعمات الهی خلاف است یا خلاف نیست؟ و کلمات بزرگان در اینکه انسان این مطالب را نباید بخواهد چه محملی

می‌تواند داشته باشد؟ در حالی که در روایات و ادعیه‌ی مأثوره طلب این نعمات از ائمه حتّی مطرح شده، مطرح شده همین دعای بعد از نماز که می‌خوانیم من که نخواندم یا می‌خوانید نمی‌دانم، شما همین و زوّجنی مِن الحور العین نخوانده‌اید تا حالا؟ اللَهم الرزقنا، این مسئله‌ی تزویج خب این مسئله، این قضیه‌ی و زوجنی من الحور العین این چه جایگاهی دارد؟ بعضی‌ها حتّی می‌گویند

این را هم نباید بگوییم یا اینکه فرض بکند در نعمات وَ فِيها ما تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ[1] آیات قرآن که دلالت بر این همه نعمات بهشت دارد این در چه وضعیتی است؟ و چگونه انسان با توجّه به آن مطالبی که از بزرگان شنیده است خود را با این مسائل وفق بدهد؟ فعلًا این‌ها را می‌گذاریم برای یک وقت دیگر و برای یک فرصت دیگر.

آنچه را که درباره‌ی او یک قدری صحبت می‌شود این است که انسان خواست‌های عالم دنیا را به چه نحو بخواهد؟ خدایا صحّت و سلامتی به ما عنایت کن خدایا رفع گرفتاری و مرض و شدّت و مضیقه و این‌ها از ما بنما، خدایا رفع گرفتاری از ما بکن، خدایا سعه در رزق و وسعت در معیشت به ما عنایت کن، خدایا نسبت به مسائل برای ما فتح باب بنما خدایا مسائل ما را آسان بگذران، خدایا .... این مطالبی که خب طبعاً مورد خواست همه‌ی ماست و همه‌ی ما نسبت به این مطالب ....، این را چه نحوه از خدا بخواهیم که خلطی

[1] سوره الزخرف قسمتی از آیه ۷۱.

در آن نباشد و آمیزشی از نفس و ربوبیت در او نباشد مقداری برای نفس باشد مقداری برای خدا باشد.

آنچه که از مرام بزرگان و از کلمات آن‌ها می‌شود استفاده کرد این است که انسان باید در دعاهای خود از خدا طلب عافیت کند و عافیت یک لفظ جامعی است.

یك وقتی مرحوم آقا کسالت کبد پیدا کرده بودند آمده بودند طهران، افراد، قوم و خویش‌ها، دوستان می‌آمدند برای دیدن ایشان تا اینکه خب ایشان برگشتند به مشهد و در آنجا خلاصه عمل کردند، یکی از همین افراد، اقوام سببی، از اهل علم آمده بود پیش ایشان، خیلی اظهار ناراحتی و این‌ها، ای آقا چه شده است و فلان؟ بعد آقا فرمودند که آقا چیزی نیست همه‌اش خیر است همه‌اش رحمت است این چیزی نیست، ما همه‌اش توقّع داریم بر این که به یك سمت باشیم، همه‌اش توقع داریم سالم باشیم همه‌اش توقّع داریم صحّت داشته باشیم و انگار اصلًا این مرض یك وجود اهریمنی دارد که همان‌طوری که انسان از شیطان فرار می‌کند باید از مرض هم فرار کند این است، بله انسان باید بدنبال طبیب و دوا و معالجه برود امّا مرض که دیگر وجودش وجود اهریمنی که نیست بالأخره مسائل مصیبات و این‌ها .... گفت آخر آقا در دعا داریم در دعای کمیل «و قوّ علی خدمتك جوارحی» ایشان فوری فرمودند «واشدد علی العزیمة جوانحی».

امیرالمؤمنین در دعای کمیل می‌فرماید که برای خدمت تو جوارح مرا در صحّت و سلامتی و قوّت قرار بده که بتوانم خدمت تو را انجام بدهم ایشان فرمودند آن دل و باطن را اول بیا درست کن حالا آن بالأخره و اشدد علی العزیمة جوانحی، یعنی مراتب باطن مرا برای لقاء خودت و برای عزم به حرکت در راه خودت قوی بگردان یعنی آنچه را که باطن را سوق می‌دهد و حرکت می‌دهد ممکن است همین امراض باشد همین مرض باشد همین شدّت گرفتاری‌ها و این‌ها باشد، آن مهم است ولی ما فقط همین تا می‌آییم چشممان به یک مریضی می‌افتد آن تمام شده آن دیگر تمام شد آی زود خب شو، آی زود خب شو، نه بگذار یک خورده بماند، یک خورده صبر کنید چرا زود خب بشود؟ ولی شما قرص را بدهید یک وقتی کم نکنید قرص و دوا و این‌ها را یا مریض که پیش شما می‌آید نرود شش جلسه شما بگویید که حالا بماند، شما کارتان را انجام بدهید امّا یک وقتی سوزن شکست دیگر وسط کار شکست یا فرض کنید یک وقتی یک مشکلی پیش می‌آمد که یک قدری طول کشید بگوییم ا چرا این جور شد؟ چرا آن جور شد؟ یک قدری به آن طرف قضیه هم خب توجه طبعاً داشته باشیم.

واشدد علی العزیمة جوانحی، جوانح مرا و باطن مرا برای حرکت به سوی تو و عزم به لقاء تو و عزم و قصد به طرف حرکت به سوی تو، این جوانح مرا محکم بگردان این مراتب وجودی مرا و مراتب باطنی مرا مستقیم بدار برای رسیدن به تو، در دعای حضرت سجّاد علیه‌السّلام در صحیفه‌ی سجادیه در آنجا می‌خوانیم

آن دعایی که راجع به مرض هست که مفصّل است که نمی‌دانم برای شفا بیشتر شکر کنم یا برای سلامتی که موجب عبادت تو می‌شود یا برای مرض که موجب می‌شود گناهان [را] انجام ندهم، خیلی، واقعاً حضرت سجّاد در آنجا مراتب عرفان انسان را نسبت به پروردگار در مواجه‌ی با این حوادث و پدیده‌ها کاملًا بیان می‌فرمایند.

خب این صحّت و این سلامتی که انسان می‌خواهد از خدا، این صحت و سلامتی را چه نحوه بخواهد؟ مهمّ اینجاست، خدایا مرا سالم بگردان، خدایا به من صحّت بده، صحّت به من بده یعنی مرض به من نده دیگر! هان این به اصطلاح نفی نقیض خودش را می‌کند دیگر، اگر در قضیه‌ی ثبوتیه اثبات صادقه باشد پس آن‌وقت نقیضش چه می‌شود؟ نقیضش هم می‌شود باطل، بعد آن رفع نقیض را می‌خواهد که مرض را در این میان بردار یعنی هیچ وقت تو به من مرض نده یعنی اگر مرض دادی من در یک جایگاه خلاف مشیت مبرمه‌ی تو و مصلحت ملزمه‌ی تو قرار دارم اگر به من مرضی بدهی، در حالتی که مرض هم دست خداست شفا هم دست خداست همان‌طوری که آن قرص و آن دوا می‌آید و در بدن فعل مداوا را انجام می‌دهد همان‌طور آن میکروب و آن ویروس آمده در بدن دارد به شدّت کار خود و تکلیف خود را انجام می‌دهد تا چه مقدار که به او تکلیف شده تند برو جلو، یواش برو جلو، زود سریع خلاصه بزن و کار را تمام کن یا کم کم خلاصه این عالم، عالم ... هان؟ باید دید که خلاصه چه تکلیفی بر عهده این میکروب بزرگوار قرار گرفته؟ میکروب وبا میکروب طاعون، میکروب‌های دیگر، دیفتری سیاه سرفه و امثال ذلک تا این که این بیاید و خلاصه انجام بدهد.

از آن طرف آن دارویی که الآن وارد این بدن می‌شود چقدر او تکلیف دارد که جلو برود؟ آن‌وقت این‌ها دیگر در آن عالم علل و اسباب و دیگر اینجا حرف برای گفتن الی ماشاءاللَه، آیا سلسله علل و عوامل مادّی در اینجا مؤثّر است یا آنچه که در آنجاست و از آنجا دارد نازل می‌شود مؤثّر است؟ دیگر در اینجا رفقا خودشان بحمد اللَه اهل خبره و اهل بینش هستند که باید دید در عالم تکالیف، این تکلیفی که بر عهده‌ی این موجودات حی که همه‌ی این‌ها حی هستند آن میکروب دیفتری که می‌آید و موجب می‌شود که جریان نای انسداد پیدا بکند و باعث خفگی بشود یا منتزیت که بیاید و موجب اختلال مغز بشود و سلسله‌ی عصبی را از کار بیندازد این میکروب تا چه اندازه خداوند به او قدرت داده و به چه اندازه خداوند به او اختیار داده بر اینکه پیشروی کند؟ تا چقدر؟ ما همین‌طوری می‌گوییم که آن شخص منتزیت گرفت آن شخص طاعون گرفت آن شخص وبا گرفت.

مرحوم آقای انصاری یک حکایتی را نقل می‌کردند از یکی از دوستان خودشان برای مرحوم آقا، ایشان این حکایت را در یکی از جلساتی که پیش مرحوم آقای انصاری بودند نوشته بودند من این را خیلی وقت پیش خوانده‌ام البتّه نمی‌دانم که الآن نوشته‌اش را دارم یا ندارم؟ آن زمان‌های سابق بوده، حدود بیست سال پیش،

ایشان می‌فرمودند که یکی از دوستان ما این رفته بود در هند، از ایران رفته بود در هند و بعد از اینکه مراجعت کرد این قضیه را برای من تعریف می‌کرد می‌گفت من در هند که بودم در یکی از شهرهای هند، در آنجا ما مشغول تجارت و این‌ها شدیم [با] اموالی که از ایران برده بودیم آنجا خلاصه از همانجا هم خب بالأخره تنهایی هم که نمی‌شود هند و عرض می‌شود که غربت و امثال ذلک طبعاً در آنجا خلاصه بله، طبق سنّت ثنیه نبوی و منهاج راستین آنجا یک مخدّره‌ی مجلّله‌ای را هم به عقد و نکاح خودمان هندی درآوردیم بله؟ می‌خواستیم به سنّت عمل کنیم، شما که می‌دانید به سنّت خیلی خوب است انسان عمل کند البتّه سنّت‌هایی که با خواستمان هم بسازدها این‌ها خیلی خوب است ولی سنّت‌هایی که با خواستمان نمی‌سازد .... ان‌شاءاللَه خدا انسان را موفّق کند بر اینکه همه را قبول بکند نه اینکه بعضی‌ها را [بله] و بعضی‌ها را نه، بعد در آنجا خلاصه کار ما گرفت و تجارت ما گرفت چندتا بچّه هم پیدا کردیم و دیگر برای خودمان کاروانسرایی داشتیم، کاروانسرا و بیا و برو و این‌ها داشتیم.

ببخشید من اشتباه کردم آن یک قضیه‌ی دیگری است به اینکه این قضیه به یک ایرانی بوده از دوستان ایشان که رفته بود در آنجا و به عنوان شاگرد یکی از تجّار هند در آنجا مشغول به کار شده بود، این داستان داستان دیگری است، این قضیه‌ای که مربوط به این مسئلهِ وبا می‌خواهم عرض بکنم مربوط به این است می‌گفت ما رفتیم آنجا و آن قدر مورد اعتماد این قرار گرفتیم که این شخص تاجر، تاجر هندی تمام دفتر و دستک و همه چیزش را به ما سپرد ما به جای او معامله می‌کردیم طرف قرارداد بودیم و امثال و ذلک، خیلی مورد اعتماد ایشان قرار گرفتیم خیلی زیاد تا اینکه دیگر اصلًا در منزل و اطاق خواب و این‌ها ما رفت و آمد می‌کردیم، مثلًا می‌رفتم در اطاق خواب این، به اصطلاح شخص تاجر و این چیزها، تا اینکه یک مرتبه در آنجا وبا آمد، وبا آمد و مردم همین‌طور، دولت اعلام کرد که هر کسی وبا می‌گیرد فوراً قوم و خویش‌ها باید بیایند این را اطّلاع بدهند و الّا چه می‌شود و چه می‌شود و باید بیایند اطّلاع بدهند، آن هم افراد را می‌گرفت و از بین می‌برد زود، از بین می‌برد که این دیگر سرایت نکند افراد همین‌طور می‌مردند جنازه‌ها بود که ... یا اینکه متعهّد بشود اگر این شخص مرد تمام دارایی‌اش را دولت ضبط می‌کند اگر اطّلاع ندارند، این تاجر یک‌دفعه مبتلا به بیماری وبا شد مبتلا به بیماری وبا شد و این خانواده متوجّه شدند که این مبتلا به وبا شده فرار کردند و رفتند و گفتند که این وبا گرفته، دولت آمد که این را خلاصه ببرد، این شخص حاضر نشد که برود در تحت همان معالجه قرار بگیرد و امضاء کرد در صورتی که من مردم تمام دارائی من را دولت ضبط کند.

این خانواده‌ی ما که گذاشتند همه فرار کردند دور و بر ما را خالی کردند، می‌گفت من نرفتم، من پیشش ماندم هرچه گفت که تو برو برای چه نمی‌روی؟ گفتم من نمی‌روم و پیش این ماندم و به این غذا می‌دادم و به این چه می‌کردم و حتّی کنارش می‌خوابیدم می‌گفت تو همان اتاق این من می‌خوابیدم آنچه به من گفت که تو

بلند شو برو، این بیماری مسری است و این چه است و فلان، می‌گفت ما گوش نکردیم و گفتم نه، من نمی‌روم این خلاف مردانگی و خلاصه خلاف مروّت خلاف لوطی منشی است که حالا ما این همه از کنار تو بهره‌مند بودیم و این‌ها حالا مثلًا فرض کنید که ....، می‌گفت چند روزی از گیاهان و این چیزها به این می‌دادیم و آن زن و بچّه‌اش هم گذاشتند رفتند که رفتند اصلًا دیگر بطور کلّی پیدایشان نشد تا اینکه کم کم حالش خوب شد کم‌کم آثار صحّت و سلامت ظاهر شد و حالش خوبِ خوب شد اصلًا خوبِ خوب قشنگ یک فرد عادّی شد و عجیب! یعنی می‌گفت این معجزه‌ی عجیبی بود که چطور یک فرد وبا می‌گیرد و بعد هم خوب می‌شود اصلًا می‌گفت خیلی چیز عجیبی بود می‌گفت از این قضیه گذشت.

خانواده برگشتند وقتی که برگشتند یک نفر را تو خانه راه نداد در را بست و گفت بروید گم شوید بروید گم شوید در را بست و همه را بیرون کرد خب آنکه ما را بگذارد و برود، ما نخواستیم می‌رویم دوباره جدید ... بعد از یک جریانی من وبا گرفتم می‌گفت من وبا گرفتم و دیگر آثار تهوّع و سایر آثار، کم کم پیدا شد و این حرف‌ها، به او گفتم که من می‌خواهم بروم گفت برای چه؟ گفتم وبا گرفتم. گفت اگر قطعه قطعه بشوم از اینجا نمی‌گذارم بروی، اگر قطعه قطعه بکنند مرا، هرچه گفتم که فلان، گفت امکان ندارد می‌گفت ما مریض شدیم و افتادیم، این می‌رفت برای ما غذا می‌آورد نمی‌دانم گیاهان داروئی و فلان و از این طرف و آن طرف تهیه می‌کرد و می‌آورد می‌گفت تا این‌که یکی دو هفته طول کشید می‌گفت ما خوب شدیم، چیز عجیب، التفات می‌کنید؟ بی‌حساب نیست قضیه، همین‌طوری به نقل، می‌گفت این پیش ما بود تو اطاق ما می‌خوابید این تاجر هندی، اصلًا می‌گفت تو اطاق ما می‌گرفت می‌خوابید و می‌گفت، خب حالا این وبا بوده یا نبوده؟ خب قطعاً وبا بوده در آن شکی نیست، طبیب آمده آثار علائم همه وباست بسیار خب، چه می‌شود این جریان؟

این مسئله چه می‌شود که باید یک هم‌چنین ...، خب آن تاجر هندی که خداشناس نبود اینکه خداشناس نبود پس چرا این‌طور شد؟ این انسان بود یعنی آن نفس بشریت او و نفس آدمیت او الآن در جایگاه فطرت قرار گرفته و عملی را که انجام می‌دهد ایثار است آن ایثار ارزش دارد صرفاً به گفتن یک مسئله که همه چیز حل نمی‌شود ما اسممان را فلان چیز بگذاریم که مسئله درست نمی‌شود این باعث چه شد؟ باعث شد که ....

نظائر این مسئله خیلی زیاد است نظائر این مسئله، یک روز مرحوم استاد ما مرحوم آیت اللَه حاج مرتضی حائری رحمة اللَه علیه ایشان مشرّف شده بودند مشهد، ما با مرحوم آقا رفته بودیم برای دیدن ایشان، دیدن مرحوم آقای حائری. در آن مجلس بسیار مطالب خوبی ردّ و بدل شد من جمله ایشان حکایاتی از مرحوم پدرشان نقل کردند مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری، ایشان نقل کردند یکی این بود می‌گفتند که مرحوم پدر ما، وقتی که ما در سامرّا بودیم وبا می‌آید در زمان مرحوم میرزا، میرزای دوم که میرزای کوچک می‌گفتند میرزا محمّد تقی به قول مرحوم آقا ایشان فردی بود که از نفس گذشته بود مرحوم میرزا محمّد تقی شیرازی،

همان کسی که احتیاطاتش را به مرحوم آقا سید احمد کربلایی ارجاء می‌داد و آقا سید احمد عصبانی شده بود و فلان، گفته بود به آن شخصی که این قضیه را آورده بود برو به میرزا بگو اگر در این دنیا شما بتوانید کاری برخلاف ما بکنی بکن ولی در آن دنیا حکومت دیگر با ماست، ما می‌دانیم با تو چه کار کنیم داری به من ..... ببینید چه نوع افرادی بودند؟ اصلًا ما می‌گوییم چنین چیزی هست؟ آن دارد احتیاطاتش را به این ارجاء می‌دهد که بعد از خودش این مرجع باشد این تهدید می‌کند اگر می‌خواهی از این کارها انجام بدهی روز قیامت با جدّ من طرف هستی. التفات می‌کنید! به زور می‌آیند توی مطبّ آدم رساله توضیح المسائل به انسان می‌چپانند! آقا این گونی رساله را بگیرید بین مشتری‌هایتان، مریض‌هایتان پخش کنید، می‌روند توی دفتر فلان، آمدند کردن‌ها! کردند آقا! نخندید بله، شاید هم خب بالأخره .... التفات می‌کنید خب بله دیگر، آن کار، آن آقا میرزا محمّد تقی شیرازی را می‌خواهد و این هم آقا سید احمد کربلایی را، این اوضاع چپاندن رساله در گونی به فلان و مشتریان، فرستادن مبلّغ و تبلیغ این طرف و آن طرف، این‌ها را می‌خواهد، خیلی عوض نشده یک خورده‌ای تغییر پیدا کرده بفهمی نفهمی این مسئله فرق کرده.

مرحوم میرزا محمّد تقی خیلی ایشان .... مرحوم آقا شیخ عبدالکریم و این‌ها همه از شاگردان مرحوم میرزا محمّد تقی شیرازی بودند، مرحوم آقا شیخ عبدالکریم حائری، مرحوم آقا سید محمّد فشارکی، مرحوم آقا میرزا علی شیرازی پسر میرزای بزرگ و مرحوم نائینی، مرحوم حاج آقا ضیاء عراقی، این‌ها همه از شاگردان میرزای دوم بودند که البتّه پیش میرزای اول هم درس خوانده بودند و شب‌های جمعه هم یک مجلس روضه خوانی و سینه زنی و این‌ها داشتند همین نائینی و مرحوم آقا ضیاء و آقا شیخ عبدالکریم این‌ها سینه می‌زدند یک مجلس خصوصی داشتند پیش خودشان هر شب جمعه این‌ها با هم چیز بودند.

ایشان نقل می‌کرد مرحوم آقا شیخ مرتضی می‌گفت پدر من می‌گفت ما وقتی که در سامراء بودیم وبا می‌آید خب در سامراء سنّی و شیعه هم زیاد است، [ولی] سنّی‌ها زیاد [تر] بودند در آنجا، گفتند وبا آمد و همین‌طور جنازه‌ها بود که می‌رفت به قبرستان، گفتند یک روز، مرحوم فشارکی آمد پیش میرزا، میرزا محمّد تقی، رو کرد به میرزا می‌گفت من نشسته بودم یعنی مرحوم آقا شیخ نشسته بودند مرحوم حاج آقا ضیاء نشسته بود مرحوم نائینی و این‌ها، همه در آن مجلس حضور داشتیم چند نفر، یک‌دفعه در باز می‌شود مرحوم سید محمّد فشارکی می‌آید.

سید محمّد فشارکی از بزرگان علمای طراز اول سامرّا و این‌ها بود و بعد نجف، که درس‌هایش معروف است می‌گویند درس‌های مرحوم آقا سید محمّد فشارکی مجتهد پرور بوده یعنی نمی‌آمده به شاگرد مطلب را بگوید فقط راهنمایی می‌کرده او می‌بایست برود مسئله را پیدا بکند و خودش پیدا بکند می‌آید رو می‌کند به آقایان می‌گوید شما مرا به عنوان مجتهد قبول دارید یا ندارید؟ همه می‌گویند بله ما شما را به عنوان یک مجتهد،

مجتهد عادل دیگر، ما قبول داریم، ایشان می‌گویند حکم مجتهد را شما نافذ می‌دانید یا نمی‌دانید؟ اینجا که می‌شود بعضی‌ها شروع می‌کنند هم‌چنین ردّ و اشکالات طلبگی کردن، حالا باید ببینیم چه حکم می‌کند و نمی‌دانم بطور کلّی، بالإجمال، چرا و فلان، این هم خودش را خسته نمی‌کند می‌گوید چه حکم مجتهد را قبول بکنید، نافذ بدانید یا نافذ ندانید، من حکم کردم که هر شیعه در سامراء باید هر روز یک زیارت عاشورا بخواند، هر روز صبح باید زیارت عاشوراء بخواند و ثوابش را اهداء کند به روح مادر امام زمان حضرت نرجس خاتون و آن حضرت را شفیع قرار بدهد پیش پسرش عالم دست پسرش است دیگر، تمام عالم کون که این بلیه را نسبت به شیعه بردارد.

خب دیگر این پخش شد در سامرا و شیعه‌ها شروع کردن صبح‌ها دیگر زیارت عاشورا خواندن، بله ثوابش هم خب حضرت نرجس خاتون بغلشان بود دیگر، آن هم تو همین سامرّا، در سامرّا مشرّف شدید؟ آن‌هایی که نشدند ان‌شاءاللَه خدا قسمتشان کند، چهار قبر در زیر گنبد قرار دارد یکی قبر حضرت امام علی النّقی بعد قبر امام حسن عسگری کنار قبر امام حسن عسگری قبر زوجه و زن امام حسن عسگری کنار شوهر دفن است از میان ائمّه فقط امام حسن عسگری قبر عیالش بغل خودش است قبر حضرت نرجس خاتون مادر امام زمان، پایین پای نرجس خاتون، قبر حضرت حکیمه خاتون که خواهر حضرت امام علی النّقی می‌شود، عمّه‌ی امام حسن عسگری، چهارتا با هم در آنجا [هستند.] می‌گویند آقا! از وقتی که ایشان نقل می‌کرد شروع کردند به این زیارت عاشورا خواندن یک نفر از شیعه نمرد، در حالی که هر روز ده‌ها جنازه از سنّی‌ها می‌رفت قبرستان و این‌ها از خجالتشان شب‌ها مرده را می‌بردند، یعنی اگر در روز شیعه کسی نمی‌میرد، آخر این‌ها چه خوردند که این‌ها نمردند؟ هی ما داریم می‌میریم! خب تو هم بیا شیعه بشو بیچاره، خب تو هم بیا بشو دیگر، اینکه دیگر چشم بندی نیست خب بیا بشو دیگر این‌ها اگر هم [روز] می‌مرد نگه می‌داشتند شب، شب کولشان می‌کردند می‌بردند در قبرستان دفن می‌کردند.

حالا نه اینکه این میکروب وارد بدن شیعه نشده شاید هم شده ولی مأموریت ندارد، وارد می‌شود مأمور نیست، وارد می‌شود از آن طرف هم از بین می‌رود امّا آن وارد بدن او می‌شود شروع می‌کند بیل و

کلنگ را برداشتن و افتادن به جان چه؟ آن بیچاره بدبخت، یک‌دفعه شب می‌بینی رفت هوا، تکلیفی که برای هر چیزی قرار دارد آن از آنجا می‌آید.

خب این صحّت ساعت چند است؟ نه و نیم، خب بگوییم یا بس است؟ می‌ترسیم که مورد اعتراض واقع بشویم، خب حالا ان‌شاءاللَه تتمّه‌ی مطالب برای شب آینده این صحّت و این مطلبی را که ما می‌خواهیم از خدا، این صحّت در چه محدوده‌ای باید قرار بگیرد؟ و چه نحوه از خدا صحّت را بخواهیم؟ و چه نحوه از خدا سلامتی را بخواهیم؟ چه نحوه از خدا رفع ضیق را بخواهیم؟ چه نحوه از خدا بسط و یسر را بخواهیم؟

هان؟ این چه نحوه خواستن ان‌شاءاللَه دیگر برای بعد.

ان‌شاءاللَه امیدواریم که خداوند ما را بینا و دل‌های ما را آگاه به کیفیت ارتباط با خودش بگرداند ما را مشمول عنایات صاحب مقام ولایت حضرت امام زمان علیه‌السّلام در دنیا و آخرت بگرداند.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد